

## سیمای پادشاهان در کتاب لطائف الطوائف

وحید سبزیان پور\*

حدیث دارابی\*\*

### چکیده

علی صفی از نویسندگان قرن ۱۰ هجری، دارای تألیفات متعددی است. که مهمترین آثار او کتاب لطائف الطوائف است. صفی این کتاب را به بخش‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، دینی، تقسیم کرده و در هر بخش به بررسی رفتار افراد جامعه در شرایط گوناگون پرداخته است. شخصیت‌های حکایات او را افرادی از طبقات مختلف جامعه، از جمله پادشاهان، وزراء، شعراء، مردم عادی و ... تشکیل می‌دهند. محور این حکایات عموماً بر طنز استوار است، آن هم طنزی نمکین و دلچسب و نه تلخ و گزنده. او باب سوم کتابش را با عنوان «حکایات لطیفه‌ی ملوک و نکات ظریفه‌ی سلاطین» به نکات لطیف و ظریفی که پادشاهان در برخورد با افراد گوناگونی چون بزرگان، کارگران، زیردستان داشته‌اند، اختصاص داده و همچنین رفتارهای نیکو و پسندیده‌ی آنان چون دینداری، شجاعت، بلند همتی را مورد بررسی قرار داده است. نکته‌ی جالب اهمیت در حکایت‌های این کتاب، این است که صفی در گزینش این داستان‌ها به جنبه‌های مثبت رفتار شاهان به قصد تشویق شاه‌په‌ماسب صفوی توجه داشته است و در انتخاب این داستان‌ها از منابع عربی و فارسی استفاده کرده ولی اشاره‌ای به نام این منابع نداشته است. در این مقاله ریشه‌ی عربی این حکایات را مشخص کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: علی صفی، لطائف الطوائف، رفتار پادشاهان، منابع عربی

---

\*دانشیار زبان و ادبیات عربی wsabzianpoor@yahoo.com

\*\*دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی

فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی متخلص به صفی، پسر ملّا حسین کاشفی دانشمند معروف، در هرات زندگی می‌کرده است. (نغیسی، ۱۳۶۳: ۲۸۵) ولادت او در اواسط دوّم نیمه‌ی قرن نهم اتفاق افتاده است. جوانی او بیشتر در هرات بود و در حجر تربیت پدر فاضلش انجام گرفت و در آغاز زندگی جوانی درویش‌وش و دردمند و فانی صفت بوده است. (نوایی، ۱۳۶۳: ۹۸) و همچنین او در طریقه‌ی نقشبندیان به ریاضت و مجاهدت اشتغال داشته است و به همین سبب دو بار سمرقند رفت و شرف صحبت با خواجه عید الله احرار حاصل نمود و شاید همین ارتباط معنوی با نقشبندیان موجب وصلت و مصاهرت او در سال ۹۰۴ هـ ق با نواده‌ی خواجه سعد الدین کاشغری بود و از این طریق هم‌داماد نورالدین عبدالرحمن جامی شد. او بعد از طی مدارج تحصیلی و کسب کمالات جای پدر را در وعظ و تذکیر گرفت و این شغل را بعد از زوال دولت تیموری در خراسان، و در عهد تشکیل دولت صفوی و یا در گیر و دار حملات ازبکان بر آن شهر و بر خراسان همچنان ادامه داد. (صفا، ۱۳۷۱: ۵۳۵/۴) او در سال ۹۳۹ هـ ق از هرات به گرجستان نزد صاحب آن دیار شاه محمد سلطان رفت و با عزّت و احترام پذیرفته شد. (همان: ۵۳۶) و کتاب لطائف الطوائف را که پیش از آن فراهم آورده بود، به رسم سپاس به نام او کرد. (یوسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۷)

آثار علی صفی:

گلچین معانی (۱۳۷۳: ۱۲) تألیفات او را به شرح زیر آورده است:

کتاب رشحات عین الحیات در شرح احوال مشایخ و بزرگان طریقت نقشبندیه.  
 آنیس العارفين در وعظ و نصایح و تفسیر بعضی آیات و اخبار و قصص است که آن را در اواخر عمر و در عهد سلطنت شاه اسماعیل و شاه طهماسب به رشته‌ی تحریر در آورده است.  
 حرز الأمان من فتن الزمان در علم اسرار حروف مقطعه‌ی قرآن و خواص آیات قرآن.  
 کشف الأسرار که تلخیص و شرح «اسرار قاسمی» اثر پدرش مولانا حسین واعظ کاشفی.  
 لطائف الطوائف.

منظومه‌ی محمود و ایاز بر وزن لیلی و مجنون نظامی.

لطائف الطوائف

کتاب لطائف الطوائف از لحاظ نثر فارسی نیز اثری با ارزش است، زیرا نثر قرن نهم اختصاصی که دارد این است که نثر پر تکلف که در آن استعمال کلمات و ترکیبات تازی زیاده روی می‌کردند و در قرن هشتم

متداول بود، در این قرن متروک شده است. (نفیسی، ۱۳۶۳: ۲۳۵/۱) و این کتاب نیز به شیوه‌ی زمان ساده، ولی عالمانه و منقح است. (صفا، ۱۳۷۱: ۵۳۷/۴)

اما باب سوم این کتاب با عنوان «حکایات لطیفه‌ی ملوک و نکات ظریفه‌ی سلاطین» که مورد بحث این مقاله است دارای ۱۰ فصل و تعداد ۴۴ حکایت است، که در فصل‌های مختلف آن به بررسی لطائف این افراد نسبت به افراد مختلف می‌پردازد. با بررسی حکایات، این نکته مشخص می‌شود که نویسنده‌ی این کتاب در بیان مطالب از منابع عربی فراوانی استفاده کرده و تأثیر پذیرفته است، به گونه‌ای که از مجموع ۴۴ حکایت این باب، ۲۷ حکایت آن را در منابع عربی و ۳ حکایت آن را در منابع فارسی بدست آورده‌ایم. محور این حکایت‌ها: علم و فراست پادشاهان، بلند همتی و علو شأن آنان، دوری از شهوت‌پرستی، شجاعت، دینداری، احترام به بزرگان، توجه و رحمت و عطوفت آنان نسبت به رعیت، عزل حاکمان ظالم و عفو و گذشت و مطالبی از این گونه است. نکته‌ی قابل ذکر در این حکایت‌ها این است که مضمون تمامی آن‌ها در مسیر تشویق و ترغیب پادشاهان به ابعاد مختلف نیکی است. با بررسی شرایط و اوضاع اجتماعی این شاعر در قرن نهم و دهم هجری این نکته مشخص می‌شود که وجود پادشاهانی چون شاه طهماسب که مستبد، ستمگر، بی‌خرد و غافل از وضعیت مردم بود، نک: (صفا، ۱۳۸۸: ۱۶/۵) صفی را واداشته با یاد کردن صفات پسندیده‌ی پادشاهان ایران و خلفای دوره‌ی عباسی، کنایه‌ای به شاه طهماسب بزند و جامعه‌ی مطلوب و مورد نظر خود را در خلال این حکایات به نمایش بگذارد.

#### بررسی منابع عربی حکایات لطائف الطوائف

در این بخش به بررسی منابع عربی حکایات باب سوم کتاب لطائف الطوائف می‌پردازیم. منبع ما در این تحقیق کتاب لطائف الطوائف، چاپ ۱۳۷۳ از انتشارات اقبال، با تصحیح احمد گلچین معانی است. لازم به یادآوری است که منابع مختلف برای هر داستان را بر اساس تقدّم زمانی هر منبع نسبت به دیگر منابع قرار داده‌ایم. ضمناً برای وضوح بیشتر، مطالب نقل شده از لطائف الطوائف را به شکل ایتالیک آورده‌ایم:

#### ۱- پادشاهان ایرانی

##### ۱-۱ انوشروان: هیزم کم، برای آتش زیاد کافی است

چون پادشاه حبشه سیف ذی یزَن را که حاکم یمن بود از یمن بیرون کرد، پناه به انوشروان برد و از او مدد خواست، انوشروان سه هزار مرد به مدد او نامزد کرد، گفت ای کسری سه هزار مرد با پنجاه هزار مرد

چگونه مقاومت کند؟ کسری گفت: كَثِيرُ الْحَطَبِ يَكْفِيهِ قَلِيلُ النَّارِ یعنی هیزم بسیار را آتش اندک کفایت است. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۳)

ولما أنفذ «وهریز الدیلمی» فی ألقى رجل لمعاونة سيف بن ذی یزن علی الحبشه قال له سيف: أين يقع هؤلاء من خمسين ألفاً. فقال انوشروان له يا عربی كَثِيرُ الْحَطَبِ يَكْفِيهِ قَلِيلُ النَّارِ. ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۶۸/۱)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۹۸/۴)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۴۷۲/۲)

### ۱-۲- کسری و سوءاستفاده‌ی کارگزاران از بیت المال

کسری را گفتند که وکلای تو تا اول از نفقات، نفع خود برنگیرند به مستحقان چیزی نرسانند، گفت: لَا يَسْقَى النَّهْرُ قَبْلَ أَنْ يَشْرِبَ، آب ندهد جوی پیش از آنکه بیاشامد، یعنی تا اول جوی آب خورد، نشود نگذارد که آب از او بگذرد. (صفی، ۱۳۷۳: ۹۴)

ورفع إلى انوشروان آن وکیل نفقاته تزید مؤونته علی المقدر له فقال متى رأيتم نهراً يسقى بستاناً قبل أن يشرب. ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۶۸)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۲۵۱/۱)

### ۱-۳- کسری: چشم‌پوشی از دزدی

روزی کسری جشنی ساخته بود، دید که یکی از اقبای او که مردی به ناموس بود جامی زرین بدزدید و نهان از حاضران در جیب نهاد کسری بدید و تغافل ورزید، چون مجلس برشکست، ساقی گفت که هیچکس از بزمگاه بیرون نرود که جامی زرین گم شده تا جیب همه را باز جوییم، کسری گفت بگذار تا بروند که آنکس که برد باز نخواهد داد و آنکس که دید باز نخواهد گفت، بعد از روزی چند کسری آن مرد را دید که تاج و دستار و جامه و موزه‌ی نو پوشیده و کمر شمشیری بر میان بسته، کسری به رمز و اشارت او را گفت: این جامه‌های نو از آن است، آن مرد دامن دور کرد و گفت این پیراهن و إزار و موزه نیز از آن است، کسری بخندید و گفت از خزینه دار هزار مثقال زر سرخ بگیر و بر آن افزای و چون تمام شود باز آی، آن مرد برفت و زر بگرفت و از منظوران کسری شد. (صفی، ۱۳۷۳: ۹۴)

وذكر أن أنوشروان وضع الموائد للناس في يوم نوروز أو مهرجان، وجلس ودخل وجوه أهل المملكة الأيوان، فلما فرغوا من الطعام جاءوا بالشراب، وحضر الملهون، وأحضرت الأنقال والمشموم في أنية الذهب والفضة، فلما رفعت آله المجلس أخذ بعض أولئك جام ذهب وزنه ألف مثقال، فطواه وأخفاه تحت ثيابه، وأنوشروان يراه، وافتقد صاحب الشراب الجام فقال بصوت عال: لا يخرجن أحد من الدار حتى يفتش، فقال

کسری ولم ذاک؟ قال: قد افتقدت جام ذهب، فقال کسری: لا تعرض لأحد، فقد أخذه من لا یرده، ورآه من لا ینمّ علیه، وأخذ الرجل الجام فکسره، وصاغ منه منطقةً وحلیةً لسيفه وسکینه، وجدّد به کسوةً جمیله، فلما کان فی یوم جلوس الملك لمثل ما کان جلس له دخل ذلك الرجل بتلك الحلیة والزینة، فدعاه کسری فقال له: هذا من ذاک؟ فقَبِل الأرض وقال: نعم.

جاحظ (۱۳۳۲: ۹۹/۱)؛ ابوحيان توحیدی (۱۴۰۸: ۱۰۳/۹)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۱۴۸/۴)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۲۳۵/۲)؛ وطواط (۱۴۱۹: ۸۰/۱)؛ ابشیهی (۱۴۱۹: ۱۲۸/۱)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۲۵۳/۱)؛ شروانی (۱۳۲۴: ۷/۱)

#### ۱-۴- هر کاری وقتی دارد

چون انوشروان به قتل بزرجمهر فرمان داد وی عفو طلبید انوشروان گفت: إذا جاء وَثَقُ الحَصَادِ الزَّرْعِ وَ لَمْ يُحْصَدَ فَسَدَ، چون هنگام درو کردن کشت آید و درو نکنند کشت فاسد و ضایع گردد. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۹) و رفع إلى انوشران أن بزرجمهر يسأله الصفح، فوق: إذا أحصد الزرع فلم يحصد فسد. ثعالبی (بی تا، خاص:.. (۸۵/۱)

#### ۱-۵- خسرو پرویز: مجازات ظالم

خسرو پرویز عاملی را که بر رعایا ظلم کرده بود بدرگاه طلبید و او گرانجانی کرده، در زود آمدن تعللی ورزید، پرویز به حاکم دیار نوشت: إذا تَقَلَّ جَسَدُهُ فَأَرْسِلْ إِلَى البَابِ أَخْفَأْ أَعْضَائِهِ اغْنَى رَأْسَهُ، چون گرانی کرد بدن او در آمدن، پس بفرست بدرگاه سبکترین اعضاء او را یعنی سرش را. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۹)

أبرويز: رفع عليه أن غلاما له دعى إلى الباب فتناقل عن الحضور، فوق: إن تقبل عليه المصير إينا بکله فإننا نقتع منه ببعضه، ونخفف عليه المؤنة، فليحمل رأسه إلى الباب دون جسده. ثعالبی (بی تا، خاص:.. (۸۵/۱)

#### ۱-۶- خسرو پرویز: مجازات به دلیل جسارت به بزرگان

نزد خسرو پرویز شاهینی آوردند و گفتند جانوری بدین خردی عقابی بزرگ را صید کردست، خسرو بفرمود تا سر شاهین را بَرکنند و به صحرا افکنند، پس گفت: هذا جزاء صَغِيرٍ تَوَثَّبَ عَلَى الكَبِيرِ یعنی این جزاء خردیست که استیلاء یابد بر بزرگی. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۹)

ووجد فی کتب العجم إن بازيار الأبرويز أطلق شاهينه على طائر فأخطأه، فانقض على عقاب تراءت له فضربها ضربةً أبان رأسها من جسدها، فأخذ البازيار شاهين والعقاب وأتى به الملك ليعلمه بفعل لشاهين، رجاء أن يسره بذلك وينال به مالاً، فلما أخبره أخذ شاهين من البازيار فقطف رأسه، ثم التفت إلى وزرائه وأوليائه وقال: يتكaidنى أن أرى يداً دنيئةً تسلطت على يد رفيعةً. راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ۳۸۷/۱)

## ۷-۱- هرمان: حيله در مقابل عمر

زمخشری در کتاب ربیع الأبرار آورده که هرمان را که از جمله‌ی ملوک بود گرفتند و به مدینه آوردند. در زمان عمر بن خطاب و وی حکم به قتل او کرد، گفت من تشنه‌ام اول مرا آبی بدهید پس از آن تیغ برانید، قدحی پر آب آوردند و بدست وی دادند، آن را نگاهداشت و دستش می‌لرزید، گفتند چرا آب نخوری، گفت میترسم که پیش از خوردن آب خونم بریزند، ابن خطاب گفت: درامانی تا وقتی که این آب را بیاشامی، او فی الحال قدح آب را بر خاک ریخت، ابن خطاب گفت او را بکشید، هرمان گفت: نه تو مرا امان دادی؟ گفت مقدار آب خوردنی امان دادم، هرمان گفت هنوز آن آب را نیاشامیده‌ام، ابن خطاب گفت: قاتلک الله أخذت منی اماناً و لم أشعُرْ به، یعنی بکشد تو را خدا که به حیلت از من امان گرفتی و حال آنکه من شعور به آن نداشتم، و هرمان خود را بدین تدبیر از کشتن برهانید. ۱ (صفی، ۱۳۷۳: ۸۴)

ولما أراد عمر رضی الله عنه قتل الهرمان استسقی ماء فأتوه بقدح فيه ماء، فأمسكه فی یده واضطرب فقال له عمر لا بأس عليك حتى تشربه، فألقى القدح من یده فأمر عمر بقتله: فقال: أو لم تؤمنی؟ قال: کیف أمتک. قال: قلت لا بأس عليك حتى تشربه وقولک لا بأس عليك أمان ولم أشربه، فقال عمر: قاتلک الله أخذت منی اماناً و لم أشعُرْ. زمخشری (۱۴۱۲: ۱۴۵/۲)؛ یافعی (۱۴۰۸: ۱۱۱/۵)؛ ابشیهی (۱۴۱۹: ۳۴۰/۱)

## ۸-۱- اردشیر و دیدار با مردم

مردم از شاه اردشیر شکایت کردند که بغایت کم از حرم بیرون می‌آید و دیر دیدار مینماید، این خبر بوی رسید گفت: أجرأ الناس علی الأسد أكثرهم رؤیةً له یعنی دلیرترین کس بر شیر آنکس است که شیر را بسیار ببند. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۳)

أجرأ الناس علی الأسد أكثرهم له رؤیةً. خوارزمی (۱۴۲۴: ۳۱۵/۱)؛ ثعالبی (بی تا، الاعجاز...: ۶۰)؛ همو (۱۴۰۱: ۱۳۱/۱)؛ ابشیهی (۱۴۱۹: ۳۸/۱) فقط به ذکر جمله بسنده کرده‌اند. میدانمی (بی تا: ۱۹۰/۱) جمله را جزء امثال مؤلد آورده. ثعالبی (بی تا، اللطائف و...: ۱۵۷/۱) عبارت را جزء نصیحت حکیمی به پادشاه دانسته است.

## ۹-۱- یعقوب اللیث: ازدواج با شمشیر

یعقوب لیث پیش از آنکه پادشاه شود روزی با جوانان قبیله در جایی نشسته بود پیری از اقربای وی بانجا رسید گفت ای یعقوب جوانی خوبروی و رشید و رسیده‌ایی، دست پیمانی لایق سامان کن تا عروسی جمیله از اعیان قبیله برای تو خواستگاری کنم، یعقوب گفت: ای پدر آن عروس که من می‌خواهم دست پیمان او مهیا کرده‌ام، گفت آن کدام است، یعقوب شمشیر از نیام برکشید و گفت من عروس ممالک شرق و غرب را خواستگاری کرده‌ام و دست پیمان او این شمشیر آبدار و این تیغ جوشن گذار است.

عروس ملک، کسی در کنار گیرد تنگ/ که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

و زبان حالش بدین مقال مترنم بود که:

دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم / سیمرخ وار زیر پر آریم خشگ و تر

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای/ یا مردوار در سر همت نهیم سر ۲

(صفی، ۱۳۷۳: ۷۴)

## ۲- خلفاء و پادشاهان عرب

### ۲-۱- اخلاص علی (ع)

حضرت علی (ع) در یکی از غزوات بر کافری از ابطال عرب غالب آمد و بر سینه‌ی او نشست، خواست سرش را از بدن جدا کند، او آب دهن به جانب آن حضرت افکند، حضرت فی الحال از سینه‌ی او برخاست و از سر قتل وی درگذشت، کافر گفت: یا علی بعد از آنکه بر مثل من شجاعی غالب شدی و آن بی ادبی نیز از من صادر شد، چرا مرا نکشتی؟ گفت: چون خنجر کشیدم، خواستم ترا برای خدا بکشم، تو آب دهن به سوی من انداختی و نفس مرا خشمگین ساختی، نخواستم که نیت خالص خود را به شائبه‌ی غرض نفس بیامیزم و از روی غضب نفسانی خونت را بریزم، گویند که آن کافر به برکت خلوص نیت و صفای طوئیت حضرت امیر (ع) مسلمان شد. ۳

(صفی، ۱۳۷۳: ۸۷ و ۸۸)

### ۲-۲- فرزند، فتنه یا رحمت

یکی از اقربای خلیفه‌ی بغداد را فرزند خردسالی وفات یافته بود و جزع بسیار می‌کرد خلیفه بوی نوشت: أَيْسُرُكَ وَ هُوَ فِتْنَةٌ، وَ يَسُوءُكَ وَ هُوَ رَحْمَةٌ یعنی آیا خوشدل میدارد ترا فرزند در وقت حیات و حال آنکه در آن وقت فتنه است یعنی موجب دلتنگی تست و آیا بد حال میگرداند ترا فرزند در وقت ممات و حال آنکه در عین رحمتست یعنی شفیع قائم تست. (صفی، ۱۳۷۳: ۶۹)

عزی ابراهیم الحرانی عن ابن له، فقال موسى الهادی : أَيْسُرُكَ وَ هُوَ فُتْنَةٌ، وَ يَسُوءُكَ وَ هُوَ صَلَاةٌ وَ رَحْمَةٌ؟! این عبارت مبرد (بی تا: ۲۰۸/۱)؛ آبی (۱۴۲۴: ۶۵/۳)؛ ثعالبی (بی تا: الاعجاز...: ۸۴) به هادی، خلیفه عباسی نسبت داده شده که در مورد ابراهیم حرانی آن را بیان کرده است. و ابن قتیبه دینوری (۱۴۱۸: ۶۲/۳)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۱۳۱/۵)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۲۵۹/۳) به مهدی نسبت داده که در مورد سلیمان بن ابی جعفر گفته است. ابن حمدون (۱۴۱۷: ۱۹۵/۴) گوینده‌ی سخن را علی (ع) دانسته که در مورد اشعث بن قیس این سخن را فرموده است. مبرد (۱۴۱۷: ۷۶/۴) این سخن را از زبان یک مرد نقل کرده است.

### ۲-۳- مغتنم شمردن زندگی

سلیمان بن عبدالملک از طاعون گریخت، بوی نوشتند: (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (احزاب: ۱۶)، یعنی بگو ای محمد (ص) منافقان را که سود نمیدارد شما را از گریختن اگر بگریزید از مرگ یا از کشتن و آن هنگام که بگریزید متمتع و برخوردار نخواهید شد مگر زمانی قلیل، سلیمان در جواب نوشت: ذاک قلیلٌ نُریدُ ما آن زمان قلیل را میخواهیم یعنی زمان حیات مغتنم است هر چند قلیل باشد. (صفی، ۱۳۷۳: ۶۹)

هرب سلیمان مره من طاعون الشام فقيل له إن الله تعالى يقول: قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا. فقال ذلك القليل يريد. ثعالبی (بی تا: الاعجاز...: ۷۹)؛ ابن خلکان (۱۹۰۰: ۴۲۶/۲)؛ وطواط (۱۴۲۹: ۴۶۲/۱)؛ نویری (۱۴۲۳: ۳۵۱/۳)؛ برقوقی (بی تا: ۲۷۱/۲) این عبارت در مورد فرار سلیمان بن عبدالملک ذکر کرده‌اند و جاحظ (۱۴۲۳: ۱۴۲/۲)؛ ابن عبد ربه (۱۴۰۴: ۱۴۲/۳)؛ راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ۲۰۳/۲)؛ ابن هبه الله (۱۴۲۵: ۳۹۸/۱)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۴۲/۵)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۲۲۹/۱)؛ ابن سعید مغربی، (۱۴۲۵: ۱۸۷/۱) این عبارت در مورد فرار ولید بن عبد الملک نقل کرده‌اند.

### ۲-۴- حاضر جوابی حجاج

حجاج بن یوسف بر منبر خود رقعهای یافت که بر او این آیت نوشته بودند: (قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) (زمر: ۸)، یعنی بگو ای محمد مر آن کافر را که برخوردار به کفر خود اندک زمانی در دار دنیا شو، بدرستی که تو از اهل دوزخی. امر تمتع امر تهدیدست یعنی از متمتعات به هر چه خواهی شغل گیر که تو از اصحاب آتش خواهی بود، حجاج بفرمود تا در ذیل رقعہ این آیت بنوشتند و هم بر منبر بگذاشتند که: (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (آل عمران: ۱۱۹) یعنی بگو ای محمد مر کافران را که



بمیرید بخشم خود، حاصل معنی آنکه بخشمی که از مؤمنان دارید میگذرانید تا به وقت مرگ بدرستیکه خدا داناست بآنچه که در سینه‌های شماست. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۰)

ووجد الحجاج علی منبره مكتوباً قل: تمتع بكفرک قليلاً، إنك من أصحاب النار، فكتب تحته قل: موتوا بغیظكم إن الله علیم بذات الصدور. ابشیهی (۱۴۱۹: ۶۹/۱)

## ۲-۵- شکایت مردم از روزگار

عربی نزد معاویه ابوسفیان رفت وقتی که پادشاه باستقبال بود در شام و عراق و از روزگار شکایت بسیار کرد و گفت زمانه مرا بر زمین میدارد و غم روزگار بر من کمین دارد، گفت: نحن الزمان، ومن رفغناه ارتفع، ومن وضعناه انضع یعنی از زمان شکایت مکن که ماییم زمان، هر کس را که ما برداریم بلند شود و هر کس را که ما فروگذاریم پست شود. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۳)

وكان معاویة يقول: نحن الزمان، ومن رفغناه ارتفع، ومن وضعناه انضع. ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۷۳)؛ همو (۱۴۰۱: ۱۳۳/۱)؛ همو (بی تا، اللطائف و...: ۳۱/۱)؛ همو (بی تا، خاص...: ۸۶/۱)؛ حصری (بی تا: ۲۵۴/۱)؛ عکبری (بی تا: ۱۵۶/۱)؛ نویری (۱۴۲۳: ۷/۶)

## ۲-۶- سخنان مجلس انس

ابو محمد یزیدی از اعیان بغداد به هارون الرشید نوشت که شنیده‌ام در مجلس انس بعضی از ندیمان از بنده سعایتی کرده‌اند، هارون در جواب او نوشت: مجلس الأنس بساطاً یطوی مع انقضائه یعنی مجلس انس بساطیست که درنوردیده میشود با منقضی شدن آن، یعنی آنچه از سعایت و غیبت در مجلس انس و مباسطت میگذرد چون مجلس درهم نوردیده شد، آن سخنان نیز درهم نوردیده شود و ضرری از آن بظهور نیاید. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۴)

وشرب الیزیدی عند المأمون فلما أخذت منه الكأس أقبل يعتزّ عليه بتعليمه إياه، وأساء مخاطبته؛ فلما أفاق من سكره عرف ما جرى، فلبس أكفانه، و وقف بين يدي المأمون فأنشدته: أنا المذنب الخطاء والعفو واسع ولو لم يكن ذنب لما عرف العفو ثملت فأبدت مني الكاس بعض ما كرهت وما إن يستوي السكر والصحو ولا سيما إن كنت عند خليفه وفي مجلس ما إن يجوز به اللغو فإن تعف عنى ألف خطوى واسعا وإلا يكن عفو فقد قصر الخطو فقال المأمون: لا تثریب علیک، فالنبذ بساط یطوی بما علیه. حصری (بی تا: ۴۹۶/۲)؛ وطواط (۱۴۲۹: ۴۷۹/۱)؛ میدانی (بی تا: ۱۶۷/۱) جمله النبذ بساط یطوی را جزء امثال مؤلد آورده؛

نویسنده‌ی کتاب التمثیل و المحاضرہ (ثعالبی، ۱۴۰۱: ۲۰۶/۱) به بیٹی با این مضمون اشاره کرده است: إنَّما مجلس التَّيْبِذِ بساطٍ / فإذا ما انقضی طوینا البساطا

## ۲-۷- اراده‌ی مأمون

مأمون الرِّشید را روزی چند، گل خوردن عادت شده بود و از آن جهت مرضهای مهلک عارض شده بود و هر چند اطباء سعی نمودند و معالجت فرمودند از آن عادت نگشت و از سر آن خصلت درنگذشت تا کار او بسرحدّ ناامیدی رسید. آخر اقبای او به حضرت امام رضا (ع) رجوع کردند و استغاثه نمودند و گفتند یا بن رسول الله اطباء عاجز شده‌اند وقت عنایت است. اگر تو معالجه‌ی آن نکنی هلاک میشود. امام نزد او آمد و وقتی که بر بستر زار و نزار افتاده بود، گفت ای مأمون تو مردی عاقلی و دانا و مدبّر و صاحب رأی و ملوک را عزم‌های درست و همّت‌های بلند میباشد که در هر چه عزم کنند، از آن برنگردند و بر هر چه همّت گمارند آنرا پیش برند فاینَ عَزْمُهُ مِنْ عَزَمَاتِ الْمُلْکِ، پس کجاست آن عزم درست که پادشاهان رامیباشد که هیچکس آنرا تغییر نمیتواند داد، پس اگر این راستست تو که از ملوک بزرگی عزم بر ناخوردن گل جزم کن و همّت بر آن گمار که دیگر پیرامون این کار نگردی. مأمون از سخن امام متأثر شد و بر ترک آن خصلت عزم جزم کرد و هر چند در آن دو سه روز طبع وی گل طلبید و خاطرش به آن کشید به قوت عزم درست آن کشش طبع را منع کرد و آن وسوسه را نفی نمود و ببرکت انفاس امام از آن بلیّه خلاص شد و صحّت یافت. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۵)

وقال المأمون لطیبیه: ما الذی یذهب بأکل الطین، فقال: عزمه من عزمات الرجال، قال صدقت، فترکه بعد ذلک ولم یعاوده. راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ۵۰۳/۱ و ۷۱۹)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۲۲۸/۱) این عبارت در مورد حجّاج نقل کرده است.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

## ۲-۸- رابطه‌ی شهوت و قدرت

ابوسلّمه‌ی خَلّال وکیل سفّاح بود، بوی نوشت که اگر فرمان دهی برای تو کنیزکان صاحب جمال پیدا کنیم، خلیفه در جواب نوشت: إذا عَظَمَتِ الْقَدْرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ، چون قدرت بسیار و بزرگ شود شهوت و دغدغه- ی آن کم گردد. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۷)

أبو العباس السفّاح أول خلفاء بنی العباس ومن كلامه: إذا عَظَمَتِ الْقَدْرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ. خوارزمی (۱۴۱۸: ۳۹۴/۱)؛ آبی (۱۴۲۴: ۵۴/۳)؛ ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۸۳)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۲۶۰/۱)؛ صفدی (۱۴۲۰: ۲۳۲/۱۷)

## ۲-۹- هدایای حکیم برای پادشاه

حکیمی فاضل و طبیبی حاذق به مجلس خلیفه‌ی بغداد آمد و گفت برای تو، سه تحفه آورده‌ام که جز ملک را نشاید، فرمود آن کدام است؟ گفت اوّل خضابی که موی سپید را سیاه سازد بر وجهی که دیگر سپید نشود، دوّم معجونی که هر چند کسی طعام غلیظ خورد، معده گران نشود و آن طعام هضم صحیح یابد، سوّم ترکیبی که تناول آن پشت و کمر را قوی سازد و تقویت باه کند، بمثابه‌ای که هر چند شهوت براند ضعف طاری نشود، خلیفه زمانی تأمل کرد پس گفت: ای حکیم پیش از این سخنان قدر تو بر من بیش از این بود و من تو را دانا گمان می‌پنداشتم و عاقل می‌پنداشتم، اما خضابی که گفתי سرمایه‌ی فریب و غرور است، چه سیاهی مو، ظلمت و سپیدی آن نور است، زهی مغرور کسی که در آن کوشد که نور را به ظلمت بپوشد و اما معجونی که ذکر کردی، من از آن قبیل نیستم که طعام بسیار خورم و به آن لذّت گیرم، چه از آن ناخوش تر که هر لحظه به جایی باید رفت که در او نادیدنی باید دید و ناشنیدنی باید شنید و نابویدنی باید بوید، اما ترکیبی که نام بردی، مباشرت با زنان و افراط در آن و مبالغه‌ی شهوت، شعبه‌ایست از جنون و شیوه‌ایست از دایره‌ی خرد بیرون و به غایت نامناسب است که خلیفه‌ی روی زمین پیش زنی به دو زانو درآید و تملّق و چاپلوسی نماید و عارف جام این حکایت را در بهارستان آورده و در مذمت شهوت پرستان این قطعه فرموده:

ای زده لاف خرد چند به شهوت گیری/گیسوی شاهد و زنجیر جنون جنبانی

چه جنون باشد از این بیش که پیش زنگی/ بنشیند به سر زانو و ک...ن جنبانی ۴  
(صفی، ۱۳۷۳: ۷۷ و ۷۸)

## ۲-۱۰- منصور خلیفه و تهدید حاکم ظالم

دهقانی پیش منصور خلیفه آمد و از دست عاملی ظالم شکایت کرد، منصور به وی این تویع مختصر نوشت که: **إِكْفِ أَمْرَهُ، وَإِلَّا كَفَيْتَ أَمْرَكَ**، کفایت کن کار او را و الا کفایت کنم کار تو را، یعنی تو را به قتل رسانم و دفع کنم شرّ تو را. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۱)

أبو جعفر المنصور إكفني أمره، وإلّا كفيت أمرك. ثعالبي (بی تا، الإعجاز...: ۸۳/۱)؛ همو (بی تا، خاص...: ۸۸/۱)؛ سیوطی (۱۴۲۴: ۱/۴۱۵) این جمله را به منصور؛ راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ۱/۲۲۳) گوینده‌ی جمله را، مأمون و ثعالبی (۱۴۲۱: ۱/۱۱۲)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۳/۱۷۷) این جمله را به سلیمان بن عبدالملک نسبت داده‌اند؛ آبی (۱۴۲۴: ۵/۶۶) احمد بن هشام را گوینده‌ی این جمله دانسته است.

هم منصور به عامل دیگر نوشت که از ظلم او شکایت کرده بودند: *إِعْتَدِلْ أَوْ اعْتَزِلْ* راست شو یا به یک جانب رو یعنی عدالت کن یا معزول باش. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۱)

و کتب محمدؑ الی یحیی بن هرمه و کان عامله علی اصفهان، وقد تظلم منه أهلها: یا یحیی، قد کثر شاکوک، و قلّ شاکروک؛ فإما عدلت، وإما اعتزلت. میرد (۱۴۱۷: ۲۳۹/۱)؛ عسگری (۱۴۱۹: ۱۹۱/۱)؛ ثعالبی (۱۴۰۱: ۱۱۴/۱)؛ همو (۱۴۲۱: ۱۰۶/۱)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۳۸۹/۳)؛ ابن خلکان (۱۹۰۰: ۳۲۹/۱)؛ یوسی (۱۴۰۱: ۲۲۰/۲)؛ شایب (۲۰۰۳: ۱۱۴/۱)؛ شوقی ضیف (بی تا: ۱۹۶/۱) این جمله را به جعفر بن یحیی؛ نویری (۱۴۲۳: ۲۶۱/۷) به محمد نسبت داده؛ ثعالبی (بی تا، خاص...: ۸۸/۱) گوینده‌ی جمله را منصور؛ راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ۲۲۳/۱) به یحیی بن خالد نسبت داده است؛ آبی (۱۴۲۴: ۶۱/۲) این جمله را به عمرو عاص و خطاب به عثمان نقل کرده‌اند.

## ۱۲-۲- مصعب بن زبیر و پیشنهاد صلح

میان عبدالملک مروان و مصعب بن زبیر حربی عظیم واقع شد، عبدالملک بترسید و برادر خود محمد را نزد وی فرستاد که صلحنامه بنویسد، مصعب در جواب وی گفت: *مِثْلِي لَا يَنْصَرِفُ عَنْ هَذَا الْمَكَانِ إِلَّا غَالِبًا أَوْ مَغْلُوبًا* یعنی مثل من کسی از مثل چنین جایی که میدان جنگ است روی نگرداند مگر آنکه غالب باشد یا مغلوب یعنی میان ما مصالحه ممکن نیست. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۳)

بعث عبد الملك أخاه محمد بن مروان إلى مصعب بن الزبير عطية الأمان فقال مصعب: *مِثْلِي لَا يَرْجِعُ عَنْ هَذَا الْمَوْضِعِ إِلَّا غَالِبًا أَوْ مَغْلُوبًا*. زجاجی (۱۴۰۷: ۱۹۰/۱)؛ ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۷۶)؛ یافعی (۱۴۱۷: ۱۱۹/۱)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

## ۱۳-۲- حيله‌ی جنگی با کبوتر

ابراهیم بن مالک اشتر نخعی به حرب ابن زیاد ملعون میرفت و در خلوت چند کبوتر سفید دست آموز به محرّمی که بر او اعتماد کلی داشت سپرد و گفت چون مشاهده کنی که لشگر من، رو به ضعف نهاد و لشگر خصم غلبه کرد این کبوتران را در لشگرگاه سرده چنانکه احدی بر آن مطلع نشود، پس با لشگریان خود مکرر گفت که من در کتب آسمانی خوانده‌ام که حق تعالی ما را به ملائکه‌ی عصاب مدد خواهد فرمود و آن ملائکه در صورت کبوتران سفید از آسمان نزول خواهند کرد و لشگریان او بدان بشارت قویدل بودند و خوشدل مینمودند، چون نائره‌ی قتال اشتعال یافت خصم قوی بود، نزدیک به آن رسید که لشگر ابراهیم

روی به گریز نهند، فی الحال آن محرم کبوتران را سر داد و ایشان بر بالای سر آن دو لشگر به پرواز درآمدند، چون لشگریان او آن صورت را مشاهده کردند، به یکبار به آواز بلند تکبیر گفتند و یکدیگر را بشارت دادند که اینک ملائکه‌ی عصاب رسیدند و ابراهیم ایشان را قویدل ساخته، گفت ای یاران حمله آرید که کار به مراد شد، لشگریان به قوت تمام به یکبار حمله کردند و خصم را از پیش برداشتند و ابن زیاد ملعون روی به گریز نهاد و در آن حمله کشته شد. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۵)

ولما وجه المختار إبراهيم بن الأشتر، إلى حرب عبيد الله بن زياد، خرج يشيعه ماشياً، فقال له إبراهيم: اركب يا أبا إسحق، فقال له: إني أحب أن تعبر قدماي في نصره آل محمد صلى الله عليه وسلم. فشيعة فرسخين، ودفع إلى قومٍ من خاصته حماماً بيضاً ضخاماً، وقال لهم: إن رأيتم الأمر علينا، فأرسلوها في المعركة؛ وقال للناس: إني أجد في محكم الكتاب، وفي اليقين والصواب، أن الله ممدكم بملائكة غضاب، تأتي في صور الحمام دوين السحاب. فلما التقت الفئتان، وكادت الدبرة تكون على عسكر ابن الأشتر، أرسلت الحمام البيض، فتصايح الناس: الملائكة، الملائكة! فتراجعوا؛ فأسرع القتل في أصحاب عبيد الله، ثم انكشفوا، ووضعت السيوف فيهم حتى أفنوا. فقال ابن الأشتر: لقد ضربت رجلاً على شاطئ النهر، ورجع إلى سيفي تنفخ منه رائحة المسك، ورأيت له إقداماً وجرأة، فصرعته، فشرقت يده، وغربت رجلاه، فانظروا من هو؟ فنظروا، فإذا هو عبيد الله بن زياد. مبرد (۱۴۱۷: ۱۹۵/۳)؛ ثعالبي (بی تا، شمار: ۹۲/۱)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۱۴۹/۲)؛ ابشیهی (۱۴۱۹: ۳۴۱/۱)؛ زکی صفوت (بی تا: ۸۷/۲)

۱۴-۲- عبرت و عذرخواهی  
هادی خلیفه بر ابراهیم حرّانی غضب کرد و بعد از آنکه از او راضی شد، ابراهیم در تمهید معذرت بوی رقعهای نوشت، هادی در جواب وی این تویع فرستاد قد کفاک الإعتبار مؤنة الاعتذار یعنی کفایت کرد از تو پذیرفتن مؤنت عذرخواهی را یعنی ما از سر گناه تو درگذشتیم حاجت به عذرخواهی نیست. (صفی، ۱۳۷۳: ۹۳)

وقد قال بعض الصالحين: و يكفك مؤنة الاعتذار. وطواط (۱۴۱۹: ۲۳۲/۱)؛ شروانی (۱۳۲۴: ۱۷۹/۱)؛ قاضی (۲۰۰۹: ۴۹۶/۱) در این کتابها فقط عبارت ذکر شده است.

۱۵-۲- گذشت خلیفه

رافع بن نصر سیّار به خلیفه عرضه داشتی نوشت و از او امان خواست و عفو طلبید از آن جهت که خروج کرده بود، خلیفه امان‌نامه‌ی او به این آیت نوشت که یا رافع انّی (رَافِعَكَ اِلَىَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا) (آل عمران: ۵۵) این بعضی است از آن آیه که حق تعالی عیسی را گفت من بردارنده‌ی توام به سوی خود و پاک کننده‌ام و نجات دهنده از قصد و مکر آنکسان که کافر شدند. (صفی، ۱۳۷۳: ۹۳)

وَوَقَعَ الْمَامُونُ اِلَىٰ نَصْرِ بْنِ سِيَارٍ: يَا اَبَا رَافِعٍ! اِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعَكَ اِلَىَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا. ثَعَالِبِي (بی تا، خاص...: ۸۹)

## ۲-۱۶- رابطه‌ی اخلاق خوب حاکمان با اخلاق خادمان

عبدالله بن طاهر گوید پیش خلیفه بودم و از غلامان کسی حاضر نبود، خلیفه غلامی را آواز داد که یا غلام، یا غلام، ناگاه غلامی ترک از گوشه‌ای پیدا شد و از روی درشتی گفت: غلامان را ضرورتها باشد از طعام خوردن و قضای حاجت کردن و وضو ساختن و نماز گزاردن و خواب کردن، هر گاه به حسب ضرورت غائب شدیم فریاد برداشتی که یا غلام، یا غلام، تا کی توان گفت یا غلام؟ خلیفه سر در پیش انداخت، عبدالله بن طاهر گوید با خود جزم کردم حالی که سر بر دارد، سر غلام را بر دارد، بعد از مدتی مدید سر بر آورد و گفت: اِنَّ الرَّجُلَ اِذَا حَسَنَتْ اَخْلَاقُهُ سَاءَتْ اَخْلَاقُ خَدَمِهِ، یعنی چون خوبیهای مرد نیک شود خوبیهای خادمان او بد شود، اکنون ما نمیتوانیم که خوی خود را بد کنیم تا خوی خادمان نیک شود. (صفی، ۱۳۷۳: ۹۴)

قال عبد الله بن طاهر: كنت عند المأمون ثانی اثینین، فنادی بالخادم: یا غلام یا غلام بأعلى صوته، فدخل غلام ترکی فقال: ألا ينبغي للغلام أن يأكل أو يشرب أو يتوضأ أو يصلی؟ كلما خرجنا من عندك تصیح یا غلام یا غلام، اِلَى كَمْ یا غلام یا غلام؟! فنكس رأسه طويلا فما شككت أنه يأمرني بضرب عنقه، فقال: یا عبدَ الله اِنَّ الرَّجُلَ اِذَا حَسَنَتْ اَخْلَاقُهُ سَاءَتْ اَخْلَاقُ خَدَمِهِ، وإِذَا سَاءَتْ اَخْلَاقُهُ حَسَنَتْ اَخْلَاقُ خَدَمِهِ، فلا نستطيع أن نسيء أخلاقنا لتحسن أخلاق خدمنا. ثعالبي (۱۴۲۱: ۵/۱)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۱/۱۴۰۹)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۲/۲۴۰)؛ ابشيهی (۱۴۱۹: ۱/۱۲۸)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۱/۴۰۹)

## ۲-۱۷- بخشش مالیات در زمان خشکسالی

جمعی از رعایا به هارون الرشید عرضه داشت کردند که ملخ کشت ما را بخورد، در جواب ایشان این تویع نوشت که: نَحْنُ اُولَىٰ بِضِيَاغِهِ الْجَرَادِ مِنْكُمْ یعنی ما که پادشاهیم اولی و انسبیم به مهمانداری ملخ از شما که فقیرانید، و خراج آن سال را بخشید. (صفی، ۱۳۷۳: ۹۱)

وَرَفَعَ إِلَيَّ هَارُونَ أَهْلَ السَّوَادِ قِصَّةً فِي إِتْيَانِ الْجَرَادِ عَلَى غَلَاتِهِمْ، فَوَقَعَ فِيهَا: نَحْنُ أَوْلَى بِضِيَاغَةِ الْجَرَادِ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ، فَلِيحِطَ عَنْهُمْ نِصْفَ الْخِرَاجِ. ثَعَالِبِي (بِي تَا، خَاصٌّ...: ٨٩/١)

### ٣- پادشاهان یونان

#### ٣-١ بدکردار، بداندیش است

ثعلبی آورده که اسکندر به پادشاه هند نوشت: أَظُنُّ أَنَّكَ مِنَ الْأَشْرَارِ، گمان می‌برم که تو از اشراری، پادشاه هند در جواب او نوشت: الْمَسِيءُ لَا يَظُنُّ بِالنَّاسِ إِلَّا سُوءًا لِأَنَّهُ يَرَاهُمْ بِعَيْنِ طَبْعِهِ: بد کردار گمان نمی‌برد بمردمان آلا بدی را زیرا که می‌بیند ایشان را بدیده‌ی طبع خود، یعنی حال دیگران را بر حال خود قیاس میکند، اسکندر جواب او را پسندید. (صفی، ۱۳۷۳: ۶۹)

الْمَسِيءُ لَا يَظُنُّ بِالنَّاسِ إِلَّا سُوءًا لِأَنَّهُ يَرَاهُمْ بِعَيْنِ طَبْعِهِ. این جمله را صولی (۱۳۵۵: ۱/ ۲۹۵)؛ ثعالبی (۱۴۰۱: ۱/ ۴۵۵)؛ حصری (بی تا: ۱۰۸۰/۴) بدون گوینده نقل کرده‌اند. و ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۵۷) به فور هندی و صولی (۱۴۲۵: ۲۹۵/۳) به پادشاهان هند نسبت داده شده است.

#### ٣-٢ قصاب از زیادی گوسفند نمی‌ترسد

چون اسکندر متوجه حرب دارا شد، دارا به وی نوشت: إِنَّ دَارَا فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا، بدرستی که دارا در میان هشتاد هزار مرد است و به این سخن خواست که اسکندر را بترساند، اسکندر در جواب او نوشت: إِنَّ الْقِصَابَ لَا تَهْوُلُهُ كَثْرَةُ الْغَنَمِ، بدرستی که قصاب را در هول نیفکند بسیاری گوسفند. (صفی، ۱۳۷۳: ۸۳)

لَمَا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ دَارَا قَالَ لَهُ جَوَاسِيسُهُ: إِنَّ دَارَا فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا، فَقَالَ: الْقِصَابُ لَا تَهْوُلُهُ كَثْرَةُ الْغَنَمِ. ثَعَالِبِي (بِي تَا، الإعجاز...: ۵۵/۱)؛ همو (بی تا، خاص...: ۸۴/۱)؛ همو (۱۴۰۱: ۱/ ۱۳۳)؛ راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ۱/ ۱۵۱)؛ نویری (۱۴۲۳: ۷/۶)؛ برقوی (بی تا: ۲۴۰/۲)

#### ٣-٣ اسکندر و دزد

اسکندر به کشتن دزدی فرمان داد، دزد گفت: ای پادشاه درین کار که از من صادر شده کاره بودم، گفت در کشته شدن نیز کاره باش. (صفی، ۱۳۷۳: ۷۹)

أَمْرَ الْإِسْكَانْدَرِ بِصَلْبِ سَارِقٍ فَقَالَ: أَيُّهَا الْمَلِكُ، إِنِّي فَعَلْتُ مَا فَعَلْتَ وَأَنَا كَارِهٌ، قَالَ: وَتَصَلَّبَ وَأَنْتَ أَيْضًا لِلصَّلْبِ كَارِهٌ. ابوحیان توحیدی (۱۴۰۸: ۱۴۱/۳)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۱۴۵/۴)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۴۳/۳)؛ وطواط (۱۴۲۹: ۱/ ۵۲۲)؛ ابشیهی (۱۴۱۹: ۱/ ۲۱۹)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۱/ ۲۵۳)

#### ٣-٤ اسکندر و ازدواج

اسکندر با سرهنگان سپاه خود به مرکب حشمت میراند، یکی از مقربان گفت حق تعالی ترا ملکی عظیم داده و بر همه‌ی سلاطین عالم غالب ساخته زنان بسیار بحاله‌ی نکاح خود درآر تا اولاد تو بسیار شوند و نسل تو باقی ماند و بعد از تو یادگاری باشد و ممالک را خواستگاری بود، جواب داد که یادگار مرد نه فرزند اوست بلکه خصال ارجمند اوست، از مردی نباشد که آنکس که بر مردان غالب آید زنان بر او غالب آیند. ه (صفی، ۱۳۷۳: ۷۷)

وقیل له: لواء استکثرت من النساء کثر ولدک، و دامت بهم ذکراک، فقال: دوام الذکر بحسن السیر والستر، ولا یحسن بمن غلب الرجال أن تغلبه النساء! ثعالبی (بی تا، الإعجاز...: ۵۵)؛ ابن حمدون (۱۴۱۷: ۳۰۸/۹)؛ زمخشری (۱۴۱۲: ۲۴۷/۵)؛ اماسی (۱۴۲۳: ۲۹۰/۱)



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه‌گیری

علی صفی در کتاب لطائف الطوائف خود از منابع عربی استفاده کرده، در این تحقیق توانسته‌ایم منبع ۲۸ حکایت از ۴۴ حکایت باب سوم را پیدا کنیم.



محور این حکایت‌ها دینداری پادشاهان، سیاست درست، عزم و اراده‌ی ستودنی، احترام به بزرگان، ظلم ستیزی پادشاهان، رحمت و عطوفت آنان نسبت به رعیت، عزل حاکمان ظالم است، که شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، او را واداشته بود که با ذکر حکایاتی از این قبیل کنایه‌ای به حاکمان ظالم و بی-کفایت روزگار خود بزند.

بعضی از این حکایات در منابع فارسی مثل بهارستان جامی، مثنوی معنوی، جوامع الحکایات عوفی ذکر شده‌اند و ما منبعی برای آن‌ها در منابع عربی نیافته‌ایم.

در منابع عربی که صفی از آن‌ها استفاده کرده، آثار ثعالبی برجستگی خاصی دارند که عبارتند از: «الاعجاز و الایجاز»، «خاص الخاص»، «التمثيل و المحاضرة»؛ همچنین بسامد منابع مورد استفاده‌ی او به ترتیب به این شرح است: «ربیع الابرار و نصوص الاخبار» زمخشری؛ «تذکره حمدونیه» ابن حمدون؛ «محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء» راغب اصفهانی؛ «المستطرف فی کل فن مستطرف» ابشیهی، «روض الاخبار المنتخب من ربیع الابرار» اماسی؛ «نثر الدر فی المحاضرات» آبی، «زهر الآداب و ثمر الالباب» حصری؛ «غرر الخصائص الواضحة و عرر القائض الفاضحة» وطواط.

صفی از میان پادشاهان، به پادشاهان ایرانی، خلفاء و پادشاهان عرب و همچنین به پادشاه یونان نیز اشاره کرده است. در میان پادشاهان ایرانی بیشترین حکایت را از انوشروان (۴ مورد)؛ خسرو پرویز (۲ مورد)؛ اردشیر (۱ مورد)؛ بهرامشاه (۱ مورد)؛ هرمزان (۱ مورد)؛ یعقوب اللیث (۱ مورد) نقل کرده است. از میان خلفای عرب به هارون الرشید (۲ مورد)، هادی (۲ مورد)، مأمون، منصور، معاویه هر کدام (۱ مورد) اشاره کرده است. همچنین ۴ حکایت را در مورد اسکندر مقدونی که از پادشاهان یونانی است، نقل کرده است. وجود حکایات ایرانی در منابع عربی این فرضیه را تایید می‌کنند که منابع فرهنگ و ادب و حکایات ایران باستان همگی متون عربی است.

آبی، منصور بن الحسین الرازی، أبو سعد، «ت: ۴۲۱»؛ (۱۴۲۴)، نثر الدر فی المحاضرات، المحقق: خالد عبد الغنی محفوظ، بیروت / لبنان، دار الکتب العلمیة

الأبشیهی، شهاب الدین محمد بن أحمد، «ت: ۸۵۲»؛ (۱۴۱۹)، المستطرف فی کل فن مستطرف، بیروت، عالم الکتب.

ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد، (۱۳۸۹)، تاریخ طبرستان، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر. ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی، «ت: ۵۶۲»؛ (۱۴۱۷)، التذکره الحمدونیة، بیروت، دار صادر.

ابن خلکان، ابوالعباس، شمس الدین أحمد بن محمد بن إبراهیم، «ت: ۶۸۱»؛ (۱۹۰۰)، وفيات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس، بیروت، دار صادر.

ابن عبد ربه، أبو عمر، شهاب الدین أحمد، «ت: ۳۲۸»؛ (۱۴۰۴)، العقد الفرید، بیروت، دار الکتب العلمیة. ابن قتیبه الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه، «ت: ۲۷۶»؛ (۱۴۱۸)، عیون الأخبار، بیروت - دار الکتب العلمیة.

ابن هبة الله، محمد بن محمد، «ت: ۵۱۵»؛ (۱۴۲۵)، المجموع اللفیف، بیروت، دار الغرب الإسلامی الأماسی، محمد بن قاسم بن یعقوب محیی الدین، ابن الخطیب قاسم، «ت: ۹۴۰»؛ (۱۴۲۳)، روض الأخیار المنتخب من ربیع الأبرار، حلب، دار القلم العربی

الشروانی، أحمد بن محمد بن علی بن إبراهیم، «ت: ۱۲۵۳»؛ (۱۳۲۴)، نفحة الیمن فیما یزول بذكره الشجن، مصر، مطبعة التقدم العلمیة

البرقوقی، عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن سید بن أحمد، «ت: ۱۳۶۳»؛ (بی تا)، الذخائر والعبقریات - معجم ثقافی جامع، مصر، مكتبة الثقافة الدینیة

ابو حیان التوحیدی، علی بن محمد بن عباس، «ت: ۴۰۰»؛ (۱۴۰۸)، البصائر والذخائر، المحقق: د/ وداد القاضي، بیروت، دار صادر.

الثعالبی، ابو منصور، «ت: ۴۲۹»؛ (بی تا)، الإعجاز و الإیجاز، القاهرة، مكتبة القرآن. .... «ت: ۴۲۹»؛ (۱۴۰۱)، التمثیل والمحاضرة، المحقق: عبد الفتاح محمد الحلو، الدار العربیة للكتاب.

..... «ت: ٤٢٩»، (١٤٢١)، الشكوى والعتاب وما وقع للخلان والأصحاب، د إلهام عبد

الوهاب المفتى، المجلس الوطنى للثقافة والفنون والآداب

..... «ت: ٤٢٩»؛ (بى تا)، ثمار القلوب فى المضاف والمنسوب، القاهرة: دار المعارف

..... «ت: ٤٢٩»، (بى تا)، خاص الخاص، المحقق: حسن الأمين، بيروت/لبنان، دار مكتبة

الحياة

..... «ت: ٤٢٩»، (بى تا)، اللطائف والظرائف، بيروت، دار المناهل،

جاحظ، عمرو بن بحر بن محبوب الكنانى بالولاء، «ت: ٢٥٥»؛ (١٤٢٣)، البيان والتبيين، بيروت، دار ومكتبة

الهلال

جامى، عبدالرحمن، (١٣٧١)، بهارستان، محقق: اسماعيل حاكمى، مؤسسه اطلاعات

الحُصرى، أبو إسحاق، إبراهيم بن على بن تميم، «ت: ٤٥٣»؛ (بى تا)، زهر الآداب وثمر الألباب، بيروت، دار

الجيل.

الخوارزمى، محمد بن العباس، أبو بكر، «ت: ٣٨٣»؛ (١٤٢٤)، الأمثال المولدة، أبو ظبى، المجمع الثقافى.

الراغب الأصفهانى، أبو القاسم الحسين بن محمد، «ت: ٥٠٢»؛ (١٤٢٠)، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء

والبلاء، بيروت، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم.

زاكاني، عبيد، (١٩٩٩)، كليات، به اهتمام محمد جعفر محبوب، نيويورك، زير نظر احسان يار شاطر

الزجاجى، عبد الرحمن بن إسحاق البغدادي النهاوندى، أبو القاسم، «ت: ٣٣٧»؛ (١٤٠٧)، الأمالى، تحقيق: عبد

السلام هارون، بيروت، دار الجيل

زكى صفوت، أحمد، (بى تا)، جمهرة خطب العرب فى عصور العريية الزاهرة، بيروت-لبنان، المكتبة العلمية

الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، «ت: ٥٣٨»؛ (١٤١٢)، ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، بيروت، مؤسسه

الأعلمى.

سيوطى، عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين، «ت: ٩١١»؛ (بى تا)، نزهة الجلساء فى أشعار النساء، اعتنى

به: عبد اللطيف عاشور، مكتبة القرآن

..... «ت: ٩١١»؛ (١٤٢٤)، المحاضرات و المحاورات، بيروت، دار الغرب

الإسلامى

الشايب، أحمد، (٢٠٠٣)، الأسلوب، مكتبة النهضة المصرىة

شوقى ضيف، أحمد شوقى عبد السلام ضيف، «ت: ١٤٢٦»؛ (بى تا)، الفن ومذاهبه فى النثر العربى، دار المعارف

صفا، ذبيح الله، (١٣٧١)، تاريخ ادبيات در ايران، ج ٥، انتشارات فردوس

صفا، ذبيح الله، (١٣٨٨)، تاريخ ادبيات در ايران، ج ٤، انتشارات فردوس

الصفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك، «ت: ٧٦٤»؛ (١٤٢٠)، الوافى بالوفيات، بيروت، دار إحياء التراث.

صفى، فخرالدين على، (١٣٧٣)، لطائف الطوائف، به اهتمام: احمد گلچين معانى، تهران، انتشارات اقبال

الصولى، أبو بكر محمد بن يحيى بن عبد الله، «ت: ٣٣٥»، (١٣٥٥)، أشعار أولاد الخلفاء وأخبارهم، مطبعة الصاوى

.....، «ت: ٣٣٥»؛ (١٤٢٥)، الأوراق قسم أخبار الشعراء، القاهرة، شركة أمل

العاملى الهمذانى، محمد بن حسين بن عبد الصمد، «ت: ١٠٣١»؛ (١٤١٨)، الكشكول، بيروت - لبنان، دار الكتب العلمية.

العسكرى، أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل، «ت: ٣٩٥»؛ (١٤١٩)، الصناعتين، المحقق: على محمد البجاوى ومحمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت، المكتبة العنصرية

.....، «ت: ٣٩٥»؛ (بى تا)، ديوان المعانى، بيروت، دار الجيل.

العكبرى البغدادى، أبو البقاء عبد الله بن الحسين بن عبد الله محب الدين، «ت: ٦١٦»؛ (١٤٢٣)، شرح ديوان

المتنبى، المحقق: مصطفى السقا/إبراهيم الأبيارى/عبد الحفيظ شلبى، بيروت، دار المعرفة  
عوفى، سديد الدين محمد، (١٣٦٣)، غزیدهى جوامع الحكايات و لوامع الروايات، مصحح: جعفر شعار،

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى.  
القاضى، حسين بن محمد المهدي، (٢٠٠٩)، صيد الأفكار فى الأدب والأخلاق والحكم والأمثال، الناشر:

سُجل هذا الكتاب بوزارة الثقافة،

گلچين معانى، احمد، (١٣٧٣)، لطائف الطوائف، انتشارات اقبال

المبرد، محمد بن يزيد بن عبد الأكبر الشمالى الأزدي، أبو العباس، «ت: ٢٨٥»؛ (بى تا)، التعازى [والمراثى  
والمواعظ والوصايا]، تقديم وتحقيق: إبراهيم محمد حسن الجمل، نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع

.....، «ت: ٢٨٥»؛ (١٤١٧)، الكامل فى اللغة والأدب، المحقق: محمد أبو الفضل

إبراهيم، القاهرة - دار الفكر العربى

ابن سعید مغربی، علی بن موسی بن محمد، «ت: ۶۸۵»؛ (۱۴۲۵)، المقتطف من أزهـر الطرف، القاهرة، شركة أمل

مولوی، جلال الدین، (۱۳۸۹)، مثنوی، به کوشش: رینولد البین نیکلسون، تهران: بهزاد.

المیدانی، أبو الفضل أحمد بن محمد بن إبراهيم، «ت: ۵۱۸»؛ (بی تا)، مجمع الأمثال، المحقق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت، لبنان، دار المعرفة.

نظامی عروضی، احمد بن عمر، (۱۳۸۸)، چهار مقاله، به اهتمام: محمد معین، نشر معین

نفیسی، سعید، (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم. ج ۱، انتشارات فروغی

نوابی، امیر علیشیر، (۱۳۶۳)، تذکره مجالس النفاثس، به اهتمام: علی اصغر حکمت، ناشر: کتاب فروشی منوچهری.

النویری، أحمد بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم القرشی التیمی البکری، «ت: ۷۳۳»؛ (۱۴۲۳)، نهایی الأرب فی فنون الأدب، القاهرة، دار الکتب والوثائق القومیة.

الوطواط، أبو إسحق برهان الدین محمد بن إبراهيم، «ت: ۷۱۸»؛ (۱۴۲۹)، غرر الخصائص الواضحة وعرر النقاظ الفاضحة، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة.

الیافعی، أبو محمد عقیف الدین عبد الله بن أسعد، «ت: ۷۶۸»؛ (۱۴۱۷)، مرآة الجنان وعبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، وضع حواشیه: خلیل المنصور، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة.

یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۶)، دیداری با اهل قلم، تهران، انتشارات علمی

الیوسی، الحسن بن مسعود بن محمد، أبو علی، «ت: ۱۱۰۲»، (۱۴۰۱)، زهر الأکم فی الأمثال والحکم، المحقق: د محمد حبجی، د محمد الأخضر، المغرب، الشركة الجدیة - دار الثقافة، الدار البیضاء

<sup>۱</sup> ادامه‌ی این حکایت در جامع الحکایات به این صورت اشاره شده است: «هرزمان گفت یا امیرالمؤمنین، اگر مرا چندان زمان دهی که حجتی دارم در خدمت باز گویم، آنگاه تو را فرمان باشد. گفت: بگوی و مترس که تا آن حجت نجویی، تو را نکشم. گفت: سخن زنده گویم یا مرده؟ گفت: سخن زنده. گفت: یا امیرالمؤمنین، دو بار دیگرم امان دادی، از تونسزد که عهد خود خلاف کنی. عمر فرمود: که مرا بفریفتی و چنان می‌پنداری که مسلمانان را به غدر

بکشی و من تو را بگذارم؟ به خدای که از تیغ من امان نیابی تا آنگاه مسلمان نشوی. پس مرزبان مسلمان شد و در اسلام پایگاهی یافت. (عوفی، ۱۳۶۳: ۱۰۷ و ۱۰۸)

<sup>۲</sup> (نک: عوفی، ۱۳۶۳: ۱۸۹)

<sup>۳</sup> این حکایت، بدین گونه در مثنوی مولوی آمده است:

از علی آموز اخلاصِ عمل / شیر حق را دان مُطَهَّر از دغل  
در غزا بر پهلوانی دست یافت / زود شمشیری بر آورد و شتافت  
او خَدُو انداخت بر روی علی / افتخار هر نبی و هر ولی  
در زمان انداخت شمشیر آن علی / کرد او اندر غَزایش کاهلی

.....

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم / بنده‌ی حَقم نه مأمور تنم (مولوی، ۱۳۸۹: ۱۸۲ و ۱۸۵)

<sup>۴</sup> این حکایت در بهارستان بدین گونه نقل شده که پادشاه هند تحفه‌هایی را به همراه طیبی فیلسوف، نزد خلیفه‌ی بغداد فرستاد و آن طیب سه تحفه برای او آورده بود. جامی در مورد هر تحفه علاوه بر توضیحی که صفتی به آن اشاره کرده، ابیاتی را نیز آورده است، از جمله:  
تحفه‌ای که موی سفید را سیاه می‌کند:

ابلی کو می‌کند موی سفید خود سیاه / از پی پیری، جوانی را همی دارد امید  
پیش دانایان که در بند شکار دولتند / کی بود زاغ سیه را رونق باز سفید

تحفه‌ی دوم که داروی درمان معده است:

می‌کند کسب اشتها خواجه / تا به آن رخنه در مزاج کند

وانگه آن رخنه را ز پخته و خام / هر چه یابد به آن علاج کند (جامی، ۱۳۷۱: ۴۰ و ۴۱)

همچنین این حکایت در تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۸۳) در مورد تحفه‌هایی که طیب نزد انوشروان آورده ذکر شده است.

<sup>۵</sup> در بهارستان جامی این حکایت به این صورت نقل شده است: روزی اسکندر با سرهنگان خویش نشست به نوش، یکی از ایشان گفت: حق سبحانه و تعالی، ترا مُلکی بزرگ داده است، زنان بسیار کن تا فرزندان تو بسیار گردند و یادگار تو اندر جهان بماند. اسکندر گفت: یادگار مرد در جهان نه فرزند اوست بلکه سُنَّت‌های خوب و سیرت‌های نیکوست؛ نیکو نبود آنکس که بر مردان جهان غلبه کرده است، زنان بر وی غلبه کند. قطعه:

چو نیست پدر این قدر یقین که پسر / ز خیل بی‌خردان است یا خردمندان

بسیست سیرت نیکو حکیم را فرزند / (زبون زن چو شود) بر امید فرزندان (جامی، ۱۳۷۱: ۵۲)